

خلاصه درس:

صفحه 1625 و 1626

نقد برخی نسبت‌ها از گذشته

قبلا گفته شد: مثل شیخ صدوق و صاحب حدائق ترجیح به احدث بودن را پذیرفته‌اند و به دو کلام از ایشان استناد شد. کلام اول از شیخ صدوق است با این تعبیر: «لو صح الخبران (مربوط به مسأله‌ای در وصیت) جميعا لكان الواجب الاخذ بقول الاخير - كما امر به الصادق - عليه السلام - و ذلك ان الاخبار لها وجوه و معان و كل امام اعلم بزمانه و احكامه من غيره من الناس»¹. از صاحب حدائق در این باره دو متن داریم. متن اول این است:

«يستفاد من الروایات الاخيرة ان من جملة الطرق المرجحة عند التعارض الاخذ بالاخير و لم اقف على من عد ذلك في طرق الترجيحات فضلا عن عمل عليه غير الصدوق - طاب ثراه -...»². وی سپس در داوری پیرامون این رفتار می‌فرماید: «و العمل بهذا الوجه بالنسبة الى زمانهم - عليهم السلام - لا اشكال فيه و ذلك لان الظاهر ان الاختلاف المذكور ناشيء عن التقية لقصد الدفع عن الشيعة... و اما بالنسبة الى مثل زماننا هذا فالظاهر انه لا يتجه العمل بهذا الاطلاق لجواز ان يحصل العلم بان الثاني انما ورد على سبيل التقية و الحال ان المكلف ليس في تقية؛ فانه يتحتم عليه العمل بالاول...»³. و متن دوم این است: «يمكن الجواب ... بان يقال: انه قد ورد عنهم - عليهم السلام - انه اذا اتى حديث عن اولهم و حديث عن آخرهم او عن واحد منهم ... انه يوخذ بالاخير»⁴.

تحلیل این متون و نقد متن دوم

از دو متن اول پیش رو بر می‌آید که هیچ کدام از دو محدث بزرگوار احدث بودن را در مسأله محل بحث از مرجحات نمی‌دانند؛ زیرا شیخ صدوق که ترجیح به احدثیت را می‌پذیرد، محل بحثش مسأله مورد گفتگوی ما نیست و محدث بحرانی هم که گستره کلامش مسأله مورد بحث ما را می‌گیرد، به این ترجیح راضی نیست! هرچند در متن دوم نقل شده از وی این اندیشه را پذیرفته است.

اشکالی هم بر کلام محقق بحرانی وارد است که بین شیخ صدوق و دیگران نزاعی فرض کرده و این که شیخ صدوق احدثیت را از مرجحات آورده است و دیگران نیاورده‌اند، در حالی که آن چه را شیخ صدوق اشاره می‌کند نمی‌تواند مورد مخالفت کسی باشد! چه به آن تصریح شود و چه نشود؛ چنان که آن چه را دیگران نگفته‌اند، همان است که محقق بحرانی اشاره کرده و دیگران حق داشته‌اند که به عنوان مرجح ذکر نکنند، چنان که جناب صدوق هم قاعدتا مرجح نمی‌داند. پس در واقع نزاعی در مسأله بین شیخ صدوق و دیگران در این مسأله نیست؛ ای کاش جناب محقق بحرانی به مسائل اصول فقه بیشتر توجه کرده بود!

روایات تخییر⁵: روایاتی که نقل گردید، همگان - هر چند در نگاه اول و غیر مستقر - متعلق به گروه روایات ترجیح بود. گروه دوم روایات تخییر است، بدین قرار:

روایت اول: عن علی بن ابراهیم عن ابیه عن عثمان بن عیسی و الحسن بن محبوب جمیعا عن سماعة عن ابی عبدالله - علیه السلام - قال: سألته عن رجل اختلف علیه رجلان من اهل دینه فی امر کلاهما یرویه، احدهما یأمر بأخذه و الاخر ینهاه عنه کیف یصنع؟ قال: «یرجئه حتی یلقى من یربیره فهو فی سعة حتی یلقاه»⁶.

روایت دوم: قال الكلینی: و فی روایة اخرى «بایهما اخذت من باب التسليم وسعک»⁷.

روایت سوم: بخشی از روایت احمد بن حسن میثمی: «... و ما كان فی السنة نهی اعافه او کراهه ثم كان الخبر الاخير خلافه فذلک رخصة... فذلک الذی یسع الاخذ بهما جمیعا و بایهما شئت وسعک الاختیار من باب التسليم و الاتباع و الرد الی رسول

روایت چهارم: احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی فی (الاحتجاج) فی جواب مکاتبة محمد بن عبدالله بن جعفر الحمیری الی صاحب الزمان (علیه السلام) - الی أن قال (علیه السلام) : - فی الجواب عن ذلك حدیثان: اما احدهما: فاذا انتقل من حالة الی اخرى فعليه التكبير و أما الاخر: فإنه روى: أنه إذا رفع رأسه من السجدة الثانية و کبر ثم جلس ثم قام فليس عليه فی القيام بعد القعود تكبير و كذلك التشهد الاول یجرى هذا المجرى و بایهما أخذت من باب التسليم كان صواباً»⁹.

روایت پنجم: «عن الحسن بن الجهم عن الرضا (علیه السلام)، قال: قلت له: تجیئنا الاحادیث عنکم مختلفة، فقال: ما جاءک عنا فقس علی کتاب الله عزوجل و أحادیثنا، فان كان يشبههما فهو منا و إن لم یکن يشبههما فلیس منا، قلت: یجیئنا الرجالن - و کلاهما ثقة - بحدیثین مختلفین و لا نعلم ایهما الحق؟ قال: فاذا لم تعلم فموسّع علیک بایهما أخذت»¹⁰.

1. کتاب من لا یحضره الفقیه، ج4، ص151.
2. الحدائق الناضرة، ج1، ص105.
3. همان، ص106.
4. همان، ج11، ص451.
5. همان گونه که ملاحظه می نمایید، اخبار علاجیه بر اساس مفاد کلی، تقسیم شده است، سپس در هر بخش روایات مرتبط ذکر می شود.
6. الوسائل، ج27، ابواب صفات القاضی، باب 9، ص 108، حدیث 5.
7. همان، حدیث 6.
8. همان، ص115، ج21.
9. همان، ص121، حدیث 39.
10. همان، ص 121 و 122، حدیث 40.

مشروح درس:

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث ما در ارتباط با پنج روایتی که گفته می شد دلالت می کند بر تقدیم احدث تمام شد و ما قانع نشدیم که برای ما به درد بخورد.

علت این که ما زیر بار این نمی رویم که اگر احدث باشد مقدم است برای این است که صرف احدث بما هو ملاک تقدیم نیست؛ الآن در دعاوی کیفری، مدنی اگر دعاوی دوم را مقدم می کنند نه به صرف احدث بودن بلکه برای این است که این را نشان می گیرند از این که طرف از حرف اولش پشیمان شده است یا پی به اشتباهش برده است، در قانون گذاری هم همین طور است. پس یکی از علل تقدیم احدث این است که نشان از نسخ است. گاهی اوقات احدث حالت تفسیر برای سابق دارد، گاهی احدث در فضای اجتماعی ملتهب و وظیفه ی فعلی مکلف را بیان می کند، گاهی احدث نشانه ی تدرج در بیان است در مورد شراب، ربا این را داریم و به تدریج حکم این ها شدید تر شد گرچه این خودش یک نوع نسخ است ولی به هر حال تدرج در بیان هم هست. پس احدث بودن هر جا ما قائل می شویم یکی از این ها است و فرض این است که در محل بحث ما (در عصر غیبت با دو روایت متعارض مواجه هستیم و هیچ نشانی هم از این ها نیست) یک روایت از امام صادق داریم و یک روایت از امام رضا ع، نمی توانیم به صرف این که روایت از امام رضا است آن را مقدم کنیم. اگر احتمال دهیم که روایت امام رضا تقیه ای است و روایت امام صادق حکم الله واقعی است، در این صورت می توانیم احدث را مقدم کنیم یا باید روایت امام صادق را مقدم کنیم چون حکم الله واقعی است (دوران هم دوران عصر غیبت است و دوران تقیه نیست و فرض بگیرد آنی که از امام

صادق است حرمت است و آنی که از امام رضا است جواز است در این جا احتمال تدرج در بیان هم وجود ندارد چون در تدرج در احکام همیشه از سبک به سمت شدید نه بالعکس) ما باید جایی را فرض کنیم که این ها نیست و الا اگر یک روایتی از امام صادق باشد و دیگری از امام هادی و احتمال دهیم امام هادی ناسخ کلام امام صادق بوده است در این جا ما هم قبول داریم که کلام امام هادی مقدم است اما نه به عنوان احدث بلکه به عنوان ناسخ لذا نه تدرج در بیان و نه امور دیگر نمی تواند ملاک ترجیح باشد ولی در صفات راوی این طور نیست در آن جا اگر می گوئیم اصدق را بگیر خود این اصدق ملاک است چون اطمینان می آورد و نباید به چیز دیگر برگشت داده شود. این پنج روایت فرضش این بود که مثلا دو خبر از امام صادق رسیده است یعنی فرض امام فرض هایی بود که قطع به صدور است ولی فرض ما جایی که قطع به صدور داریم نیست ولی ما از این هم استفاده نمی کنیم حتی اگر بگوئیم مقدم بودن احدث حتی در مطنونات (حجج) مثل این که کسی در زمان ظهور از امام صادق یک روایتی به او می رسد و یک روایت دیگر از امام هادی به او می رسد که هر دو حجت است ولی نه به صورت قطعی در این صورت باید کلام امام هادی را مقدم کند اما نه به خاطر احدث بودن بلکه چون احتمال ناسخ بودن کلام امام هادی وجود دارد یا تقیه باشد ولی اگر هیچ کدام از این احتمالات نباشد نمی تواند مقدم کند. پس اگر فقیه قرن پانزدهم با دو روایت متعارض مواجه شد که یکی احدث بود اگر به گونه ای بود که بداند وجه احدث الآن هم مفید است مثل این که بیان نسخ باشد بله مقدم می شود ولی نه به ملاک احدثیت بلکه به ملاک نسخ یا احتمال نسخ (البته احتمال صرف فایده ندارد و باید به یک قراری برسد).

قرار شد اخبار علاجیه در چند بخش تقسیم بشوند. قسم اول روایاتی بود که مرجحات را بیان می کردند. قسم دوم روایات تخییر هستند که از این به بعد می خواهیم بررسی کنیم.

تذکر: قبلا از برخی آقایان نقل کردم که مشهور دانشیان اصول فقه گفته بودند که احدث معیار نیست و ما هم به همین رسیدیم ولی آن جا گفته بود که برخی از افراد مانند شیخ صدوق، صاحب حدائق، مرحوم آقای سید تقی قمی، حضرت آقای سیستانی، فاضلین نراقی؛ من به صورت اتفاقی از طریق وسائل کلام شیخ صدوق را دیدم البته بعد رفتیم کلام ایشان را دیدم تا واسطه را حذف کنم و بعد حدائق را دیدم و متوجه شدم که این اسنادها اسناد درستی نیست، آقای قمی درست است، نراقی ها درست است (البته یکی از آن ها را من دیدم) ولی شیخ صدوق که احدث را معیار قرار می دهد در باب وصیت مسأله ای دارد و به مناسبت آن می گوید اگر از دو امام مطلبی رسید ما باید کلام امام دوم را بگیریم چون هر امامی اعلم است به اقتضائات زمان خودش از دیگران، یعنی کسی نگوید امام قبلی مطلب دیگری را فرمود در این جا می گویند مقام مقام عصمت است. شیخ صدوق این را می گوید. این کلام شیخ صدوق دلالت بر معیار بودن احدث بودن در همه ی زمان ها و مکان ها نمی کند و شامل بحث ما نمی شود لذا صاحب حدائق در توضیح کلام شیخ صدوق می گوید: جناب صدوق این کلام شد فرمایش خوبی است ولی این برای زمان حضور است که ائمه اقتضائات را می دیدند ولی برای زمان غیبت دیگر به کار نمی آید. در احدث بودن مشکلی که داریم این است که ما نصوصی داریم که ائمه متکلم واحد به حساب می آیند یعنی دوازده امام متکلم واحد و کلامهم من متکلم واحد، اگر این طور باشد دیگر عصر امام الغا می شود و دیگر نباید گفت کلام از امام هادی است یا از امام عسکری است و امام هادی و امام عسکری برای عصر غیبت یکی به حساب می آیند. این مطلب کارتون خواب است ولی در عین حال خیلی تأثیر گذار است و ما بخشی از اصول را با همین مسأله حل می کنیم مثلا عام نبوی را با خاص امام هادی تخصیص می زنیم؛ اگر این ها متکلم واحد نباشند این کار صحیح نخواهد بود. خودشان هم فرمودند ما متکلم واحد هستیم تا جایی که فرمودند می توانید کلام ما را به هم نسبت دهید (البته این مطلب جای کار دارد و مشکل است که بگوئیم می توانیم شب شهادت امام جواد برویم بالای منبر و حدیث امام صادق را به نام امام جواد مطرح کنیم)

بعد صاحب حدائق ادامه می دهد و می گوید من ندیدم بزرگ دیگری به جز مرحوم صدوق که احدث بودن را از مرجحات آورده باشد و ایشان تنها شیخی است که احدث بودن را از مرجحات آورده است و این مطلب درست نیست و فقط به درد عصر حضور می خورد والا اگر در عصر غیبت شما دو روایت دارید یکی از امام صادق و دیگری از امام هادی و یقین دارید یا احتمال می دهید که روایت امام هادی از روی تقیه باشد و روایت امام صادق بیان حکم الله واقعی است دیگر نمی گوئید که احدث مقدم است بلکه کلام امام صادق را می گیرید پس معلوم می شود که صرف احدث بودن به درد نمی خورد.

حال با توجه به این مطالب باید گفت نه صدوق و نه صاحب حدائق هیچ کدام در محل بحث ما قائل به مقدم بودن احدث نیستند. حدائق که در برخی از مواضع از کتاب هایش مخالف است و صریح عبارت ایشان در آن بخش قبول نداشتن احدث است حتی صدوق هم همین است و قبول ندارد و ما به صاحب حدائق اشکال داریم چون شیخ صدوق هم مرجح نمی داند و آنی که شیخ صدوق مرجح قرار داده است هر کس دیگر هم مرجح قرار می دهد (بحث کرده باشد یا بحث نکرده باشد) و آنی که دیگران مرجح قرار نداده اند شیخ صدوق هم قرار نمی دهد. در این جا نزاعی بین صدوق و دیگران نیست و ما به صاحب حدائق می گوییم این که شما می گوئید غیر از صدوق کسی احدثیت را مرجح قرار نداده است درست است و احدثیت در محل بحث ما مرجح نیست، صدوق هم که احدثیت را مرجح قرار داده است محل بحث ما را نمی گوید بلکه محل بحثش زمان ظهور است. از این جا معلوم می شود که گاهی اگر انسان مقداری وقت بگذارد برخی از نزاع ها برطرف می شود. ما یک تعریضی هم به صاحب حدائق داریم ایشان در جایی دارد که کتب اصول از کتب ضلال است، ای کاش ایشان قدری بیشتر در اصول کار کرده بود.

گروه دوم: روایات تخییر

اولین روایت: علی بن ابراهیم عن ابیه عن عثمان بن عیسی و حسن بن محبوب عن سماعه از امام صادق: آقای سماعه می گوید به امام صادق عرض کردم راجع به مردی اختلاف علیه رجلان من اهل دینه فی امر اختلاف می کنند بر او یعنی دو نقل قول مختلف برایش می آورند، هر دو هم شیعه هستند در یک موضوعی هر دو هم روایت می گویند یعنی نظر خودشان را نمی گویند یکی امر می کند و دیگری نهی می کند (حرام است یا واجب نیست) کیف یصنع؟ امام فرمودند: تأخیر بیندازد حتی یلقى من یخبره یعنی تا زمانی که کسی را ملاقات کند خبر دقیق را به او بدهد فهو فی سعة حتی یلقاه این شخص در وسعت است تا آن شخص اصلی را پیدا کند؛ در برخی از روایات آمده است: تا زمانی که امام معصوم را ببیند. یا یک کسی که دقیق تر از این دو باشد.

آیا این روایت دلالت بر تخییر می کند؟ انشاءالله بعد.